

مشروعیت جنگ دفاعی در سپهر اندیشه صلح طلبی تحلیل و نقد آرای جان رالز درباره قانونمندی‌ها و سازوکارهای جنگ عادلانه

سیدعلی محمودی*

DOI: 10.22096/HR.2021.531188.1323

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۳۰]

چکیده

جنگ به‌عنوان پدیده‌ای بشری، در درازنای تاریخ از معضلات فاجعه‌بار جامعه‌های انسانی بوده است. تلاش بعضی فیلسوفان به‌ویژه طی سده اخیر، صرف محدود کردن جنگ‌ها با بهره‌گیری از حقوق انسان و اخلاق بوده است. برونداد این همکاری نفی جنگ تهاجمی و موجه و مشروع دانستن جنگ دفاعی است. جان رالز با مطرح کردن اصول بنیادین نظری، ضمن تأکید بر حقوق بشر و اخلاق، کوشیده است گام‌های نوینی در جهت تحدید جنگ بردارد. این پژوهش بر پایه فلسفه تحلیلی از رهگذر «تحلیل مفهومی» و «ارزیابی انتقادی»، به تحلیل آراء رالز درباره اصول بنیادین جنگ عادلانه، دلایل ناموجه بودن جنگ تهاجمی و شرکت کردن در آن، دلایل موجه بودن جنگ دفاعی و پیوستن به آن می‌پردازد. نیز موضوع تَمَرّد از شرکت کردن در جنگ و نیز روش‌های جنگ دفاعی در نظام‌های حکومتی گوناگون مورد بحث قرار گرفته است. نقد و ارزیابی آموزه‌های رالز در بررسی وضعیت‌های خاص جنگی، نشانگر وجود تناقض‌هایی میان نگرش واقع‌گرایانه وی و الزامات حقوقی و اخلاقی است. یافته‌های این پژوهش تناقض‌های زیر را آشکار می‌سازد: تجویز دخالت پنهان در کشورهای دیگر از سوی حکومت‌های دموکراتیک بر مبنای تأمین امنیت ملی، تجویز حمله به غیرنظامیان توسط دولتمردان در شرایط فوق‌العاده در راستای تأمین منافع نظام سیاسی، و موجه نامیدن بمباران آلمان توسط بریتانیا در جنگ جهانی دوم بر اساس قیود حقوقی و اخلاقی.

واژگان کلیدی: جنگ تهاجمی؛ جنگ دفاعی؛ حقوق بشر؛ دکنترین جنگ عادلانه؛ عدم مداخله؛ قانون مردمان.

* دانشیار گروه مطالعات جهان و روابط بین‌الملل، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.
Email: mahmoudi3000@gmail.com



مقدمه

از آغاز شکل‌گیری جامعه‌های بشری، جنگ همزاد انسان بوده است و تا روزگار ما با فراز و فرودهایی تداوم یافته است. ناگزیری جنگ و اهمیت دستیابی به صلح سبب شد تا در درازنای تاریخ، فیلسوفان و نظریه‌پردازان دولت و در کنار آنان حقوق‌دانان، در قاعده‌مند کردن و تحدید جنگ‌ها همت گمارند. موضوع این مقاله تحلیل و ارزیابی اندیشهٔ رالز دربارهٔ جنگ است. او با رویکرد فلسفی و بر اساس حقوق و اخلاق در چارچوب قواعدی که ارائه می‌کند، جنگ دفاعی را به‌مثابهٔ تنها جنگ مشروع به رسمیت می‌شناسد. مشکل اصلی مورد بحث نویسنده آن است که رالز تا چه حدی با عرضهٔ اصول بنیادین در صورت‌بندی جنگ دفاعی به‌عنوان یک واقعیت، از گزند تناقض مصون مانده است.

نویسنده می‌کوشد بر مبنای موضوعی، با رجوع مستقیم به آثار رالز و استخراج و سامان‌دهی آرای وی دربارهٔ جنگ، به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱. اصول بنیادین جنگ عادلانه کدام‌اند؟
 ۲. چرا جنگ تهاجمی و شرکت کردن در آن ناموجه، اما جنگ دفاعی و شرکت کردن در آن موجه است؟
 ۳. در چه شرایطی ترمذ^۲ از شرکت کردن در جنگ را می‌توان پذیرفت؟
 ۴. روش‌ها و شیوه‌های جنگ دفاعی در رژیم‌های حکومتی گوناگون کدام‌اند؟
- فرضیهٔ این پژوهش بدین قرار آزموده می‌شود: رالز بر پایهٔ حقوق و اخلاق، جنگ مشروع را صرفاً به جنگ دفاعی محدود می‌کند؛ اما به‌رغم کوشش در حفظ نگرش واقع‌گرایانه به جنگ به‌مثابهٔ امری عینی، در مواردی در مواجهه با الزامات حقوقی و اخلاقی دچار تناقض و ناسازگاری می‌شود.

تعریف جنگ در ادبیات روزگار ما با نظر به دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، علمی و فنی جهان شکل گرفته و بازتاب وضعیت متکثر و پیچیدهٔ دوران مدرن است؛ برای نمونه واژه‌نامهٔ اندیشهٔ مدرن فونتانا جنگ را چنین تعریف کرده است: «تحولات در ابزارهای فناورانه ویرانگری در نهاد سیاسی، در نظام بین‌المللی و در تحلیل موضوع که به طبقه‌بندی انواع جنگ‌های مختلف منجر می‌شود. بر این اساس جنگ کلاسیک درگیری میان دو کشور است که توسط اعمال عمدی

1. Problematic.

2. Refusal.

طرف سوم پدید می‌آید.»^۳ در واژه‌نامه دانشگاهی مریام- وبستر در تعریف جنگ آمده است: «وضعیت دشمنی، درگیری یا تضاد» و «وضعیت درگیری خصمانه مسلحانه معمولاً آشکار و اعلام‌شده بین دولت‌ها یا ملت‌ها.»^۴ در تعریف دیگری از جنگ می‌خوانیم: «جنگ پیامد ممکن تمام پدیده‌های درگیری است که به زندگی امروز سرایت کرده و حدود یک‌سوم ملت‌های جهان را بر آن داشته است که خود را غیرمتعهد و یا بی‌طرف بدانند.»^۵

در این مقاله، اندیشه جان رالز (۱۹۲۱-۲۰۰۲) درباره جنگ شرح داده می‌شود و مورد بحث و سنجش قرار می‌گیرد. رالز با تکیه به آثار خود در فلسفه سیاسی به‌ویژه نظریه دولت^۶ که در رساله نظریه‌ای درباره عدالت بازتاب یافته است، آرای خویش را درباره جنگ مطرح کرده است؛ اما گرانیگاه دیدگاه او درباره جنگ، قانون مردمان به‌عنوان واپسین نوشته او است.

در نوشتار حاضر، اندیشه رالز درباره جنگ در سه بخش مطرح و بررسی می‌شود: بخش یکم، اصول بنیادین، شامل اصول قانون مردمان،^۷ دکترین جنگ عادلانه^۸ و حقوق بشر و اخلاق؛ بخش دوم با عنوان روش‌ها، شامل جنگ دفاعی مردمان لیبرال و آبرومند^۹ و آموزش صلح‌طلبی به شهروندان است. در بخش سوم، اندیشه رالز درباره جنگ نقد و ارزیابی انتقادی خواهد شد.

روش پژوهش مقاله افزون بر توصیف، از سویی به‌کارگیری «تحلیل مفهومی»^{۱۰} است تا ژرفای هر مفهوم با راه‌بردن به معنا و دلالت‌های آن دانسته شود؛ از سوی دیگر، با بهره‌گیری از «ارزیابی انتقادی»^{۱۱} روابط متقابل مفهوم‌ها در شبکه معنایی سنجیده شود تا میزان سازگاری و یا ناسازگاری منطقی آنها ارزیابی شود.^{۱۲}

3. Alan Bullock, and Oliver Stallybrass, *The Fontana Dictionary of Modern Thought* (Glasgow, Fontana- Collins, 1986), 669.

4. *Merriam-Webster's Collegiate Dictionary*, tenth edition (Merriam-Webster, Incorporated, Springfield, Massachusetts, U.S.A, 1996), 209.

5. John Richard Thackrah, *Politics* (London: Heinemann, 1987), 114.

6. Theory of State.

7. Law of Peoples.

8. Just War Doctrine.

9. Liberal and Decent Peoples.

10. Conceptual Analysis.

11. Critical Evaluation.

12. John Horton, "Political Philosophy and Politics." In *What is Politics?*, ed. Adrian Leftwich (The Activity and its Study, Oxford: Basil Blackwell, 1986), 114-117; D. D. Raphael, *Problems of Political Philosophy*, Revised Edition (London: MacMillan, 1983), 3-4;

سیدعلی محمودی، درخشش‌های دموکراسی: تأملاتی در اخلاق سیاسی، دین و دموکراسی لیبرال (تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۳)، ۲۴-۲۰.

پیشینه پژوهش

پیشینه مطالعات و ادبیات نظری جنگ، دست کم به سده‌های میانه می‌رسد. در این دوره، سنت آگوستین (۳۵۴-۴۳۰)، دانته آلیگیری (۱۲۶۵-۱۳۲۱)، بی‌یر دوبوآ (۱۲۵۵-۱۳۲۱) و کریستین دو پیزان (۱۳۹۴-۱۴۳۰)، به ترتیب درباره موضوع جنگ عادلانه، طرح اروپای متحد، طرح پیشگیری از جنگ توسط یک نهاد و تأسیس یک دادگاه بین‌المللی کوشیدند. در دوران مدرن، مطالعات جنگ به طور عمده از سده هفدهم میلادی آغاز شد. در میان شاخص‌ترین چهره‌های این عرصه، می‌توان از ویلیام پین (۱۶۴۴-۱۷۱۸) نام برد که می‌اندیشید عدالت می‌تواند کشورها را از دست‌زدن به جنگ بازدارد. دیدگاه خوش‌بینانه او این بود که باید نیروی نظامی کشورها منحل شوند. آبه دو سنت‌پیر (۱۶۵۸-۱۷۴۳) بر این باور بود که جنگ به مثابه رفع اختلافات بین‌المللی به کار نرود و به یک اتحادیه اروپایی ارجاع شود.^{۱۳} او نیز همانند پین پیشنهاد کرد که ارتش‌های کشورهای عضو اتحادیه منحل شوند.^{۱۴} ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) ایده برچیدن ارتش‌ها را در رساله صلح پایدار: یک طرح فلسفی بازتاب داد. او دفاع فردی و ملی را واکنشی طبیعی و موجه می‌دانست.^{۱۵} نیز می‌باید از ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) نام برد که سه رساله وضعیت جنگی، پیرامون رساله «طرح صلح پایدار» نوشته سنت‌پیر، و داوری درباره جنگ و صلح را نوشت. او در رساله نخست، دیدگاه مثبت خود را در مورد جایگاه انسان در وضع طبیعی مطرح کرد و بدین‌سان در برابر توماس هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹) قرار گرفت که وضع طبیعی را نامی دیگر برای وضع جنگی می‌دانست.^{۱۶} روسو دو رساله دیگر را در نقد اندیشه سنت‌پیر نوشت. روسو جنگ را نتیجه نهادهای برآمده از تمدن و روابط بین‌الملل می‌دانست و نه انسان‌ها.^{۱۷} سرانجام می‌توان از کارل فون کلاوزویتس (۱۷۸۰-۱۸۳۱) نام برد که در رساله درباره جنگ نوشت: «سیاست زهدانی است که طفل جنگ را در خود می‌پروراند و همانند موجود زنده‌ای در رحم مادر، می‌توان شکل و طرح اولیه‌اش را در ساختار سیاست مشاهده نمود.»^{۱۸} مایکل والزر نیز در جنگ‌های عادلانه و غیرعادلانه آشکارا از جنگ دفاعی بر مدار قانون‌گرایی جانبداری می‌کند.^{۱۹}

۱۳. ویل دورانت، تاریخ تمدن، عصر ولتر، ترجمه سهیل آذری، جلد ۹ (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹)، ۳۸۰-۳۸۱.

۱۴. محمدرضا بیگدلی، حقوق بین‌الملل عمومی (تهران: نشر گنج دانش، ۱۳۷۶)، ۵۰.

۱۵. و. ب. گالی، فیلسوفان صلح و جنگ، ترجمه محسن حکیمی، ویراست ۲، چاپ ۲ (تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۱)، ۳۱.

۱۶. سیدعلی محمودی، نظریه آزادی در فلسفه سیاسی هابز و لاک (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷)، ۲۴.

۱۷. ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده (تهران: شرکت سهامی چهر، ۱۳۴۷)، ۳۴-۳۹.

۱۸. کارل فون کلاوزویتس، در باب ماهیت جنگ، ترجمه مرضیه خسروی، چاپ ۳ (تهران: نشر روزگار نو، ۱۳۹۸)، ۹۱.

19. Michael Walzer, *Just and Unjust Wars, A Moral Argument with Historical Illustrations*, Fourth Edition (New York: Basic Books, 2006), 72.

۱. اصول بنیادین

در این بخش، دیدگاه‌های رالز به‌ترتیب زیر عنوان‌های اصول قانون مردمان، دکترین جنگ عادلانه در چارچوب اصول شش‌گانه، حقوق بشر و سپس اخلاق و جنگ، مطرح می‌شود.

۱.۱. اصول قانون مردمان

رالز پیش از معرفی اصول قانون مردمان نکاتی را یادآور می‌شود. نخست اینکه این اصول فقط برای جوامع دمکراتیک طراحی و تدوین شده است. دوم اینکه اصول یادشده امکان برآمدن نهادهای گوناگون بر پایه همکاری میان مردمان را فراهم می‌سازد؛ اما به معنی صحنه‌نهادن به حکومت جهانی نیست. او در نفی حکومت یگانه جهانی از این اندیشه کانت در رساله صلح پایدار الهام می‌گیرد که حکومت جهانی برخوردار از اختیارات حقوقی که از طریق این حکومت اعمال می‌شود، فرجامی دوگانه خواهد داشت: یا به استبداد جهانی می‌انجامد یا از رهگذر درگیری داخلی - که برآیند کوشش‌های مردمان در راه رسیدن به آزادی و خودمختاری سیاسی آنان است - به فروپاشی خواهد انجامید.^{۲۰} سوم اینکه ممکن است نهادهای گوناگون بر اساس قانون مردمان با یکدیگر همکاری کنند و وظایف خود را انجام دهند. نیز ممکن است نهادهایی همچون سازمان ملل متحد در بهترین حالت، به‌عنوان نماینده جامعه مردمان بسامان^{۲۱} به محکوم‌کردن سازمان‌های ناعادلانه کشورهای و موارد آشکار نقض حقوق بشر مبادرت ورزند. حتی این امکان وجود دارد که هرگاه این موارد با نقض فاحش حقوق بشر همراه باشد، این نهادها در راه اصلاح آنها دست به مجازات‌های اقتصادی و مداخله نظامی بزنند.

رالز اصول قانون مردمان در میان مردمان آزاد و دمکراتیک را در هشت فراز به شکل زیر صورت‌بندی می‌کند:

۱. مردمان آزاد و مستقل‌اند و باید آزادی و استقلال آنان از سوی دیگر مردمان ارج نهاده شود.

۲. مردمان باید پیمان‌ها و تعهدات را مراعات کنند.

۳. مردمان برابرند و طرف توافق‌هایی هستند که آنان را مقید می‌سازد.

۴. مردمان باید وظیفه عدم مداخله را مورد نظر قرار دهند.

۵. مردمان دارای حق دفاع از خویش‌اند؛ اما حق راه‌انداختن جنگ مگر برای دفاع از خود

را ندارند.

20. John Rawls, *The Law of Peoples* (Harvard University Press, 1999), 35-36.

21. Well-Ordered Peoples.

۶. مردمان باید به حقوق بشر احترام بگذارند.

۷. مردمان باید محدودیت‌های معین و خاصی را در ادارهٔ جنگ، مورد نظر قرار دهند.

۸. مردمان وظیفه دارند به یاری دیگر مردمانی بشتابند که در شرایط نامناسب زندگی می‌کنند؛

شرایطی که آنان را از دارا بودن یک نظام سیاسی و اجتماعی عادلانه و آبرومند بازمی‌دارد.^{۲۲}

در این اصول، مفهوم‌های حقوقی مطرح شده است که برای مردمان در دوران مدرن شناخته شده و دارای بن‌مایه‌های تاریخی است. رالز خود تصریح می‌کند که: «من این اصول آشنا و به‌طور عمده سنتی را از تاریخ و کاربردهای حقوق و عملکرد بین‌الملل برگرفته‌ام.^{۲۳} اصول حقوقی قانون مردمان عبارت‌اند از: آزادی، برابری، استقلال، پایبندی به تعهدات، عدم مداخله، و دفاع از خود. می‌توان جلوه‌هایی از اصول اخلاقی را نیز به موازات جنبه‌های حقوقی در این اصول مشاهده کرد، شامل احترام گذاشتن به حق آزادی و استقلال مردمان برابر، مداخله نکردن به‌مثابهٔ وظیفه، احترام نهادن به حقوق بشر، وظیفهٔ یاری رساندن به مردمانی که در وضعیت نامطلوبی قرار دارند و از این رو نمی‌توانند از رژیم سیاسی و اجتماعی عادلانه یا آبرومند برخوردار شوند.^{۲۴}

رالز دربارهٔ اصول یادشده، قید و شرط‌هایی را نیز مطرح می‌کند؛ برای نمونه اصل عدم مداخله در مورد حکومت‌های قانون‌شکن و ناقض حقوق بشر، به شکل حاد و گسترده نیازمند جرح و تعدیل است. در مورد حق استقلال و حق تعیین سرنوشت، درست است که این حقوق در قلمروهای سرزمینی معین صادق است، اما به معنی پذیرش حق تعیین سرنوشت، تجزیه یا جدایی - که به چیرگی و تسلط بر دیگر مردمان بینجامد - نیست.^{۲۵} حفظ مرزها و قلمرو سرزمینی کشورها، از مسئولیت‌های حکومت‌ها است. از آنجا که دارایی، سرزمین و ظرفیت‌های آن از آن مردم است، هرچند در نهاد سیاسی سامان یافته‌اند، اما حمایت ابدی از این همه، به عهدهٔ مردم است. رالز سپس می‌افزاید «چنان‌که در مقدمه اشاره کردم، مردم باید این امر را به رسمیت بشناسند که نمی‌توانند بی‌مسئولیتی خود را در برابر مراقبت از سرزمینشان و منابع طبیعی آن، با پیروزی در جنگ یا مهاجرت به سرزمین مردمان دیگر، بدون رضایت آنان جبران کنند.»^{۲۶} رالز در مورد حفظ برابری و استقلال، به نقش نهادها به‌ویژه کنفدراسیون‌ها می‌پردازد که نسبت به فدراسیون‌ها دارای سختی و تصلب کمتری هستند و اختیارات حکومت‌های فدرال را ندارند. به نظر او، این نهادها

22. Rawls, *The Law of Peoples*, 37.

23. Rawls, *The Law of Peoples*, 41.

24. Rawls, *The Law of Peoples*, 37.

25. Rawls, *The Law of Peoples*, 38.

26. Rawls, *The Law of Peoples*, 39.

باید به‌گونه‌ای نابرابری‌ها را طراحی کنند که هدف‌های مشترک میان مردمان را جامعه عمل بپوشانند. بدین سان، از آنجاکه مردمان بزرگ‌تر و کوچک‌تر هر یک نقش‌های بزرگ‌تر و کوچک‌تری به عهده دارند، دستاوردهای بیشتر و کمتر را می‌پذیرند.^{۲۷} رالز می‌افزاید حق دفاع از خود، دست‌زدن به جنگ با هدف دنبال کردن منافع کشورها را توجیه نمی‌کند، خواه این منافع مذهبی باشد یا پادشاهی یا سرزمینی یا شکوه کشورگشایی. این شیوه از نظر مردمان لیبرال و حتی آبرومند مردود است.^{۲۸}

از دیدگاه رالز، بین دکتترین مسیحی و قانون مردمان درباره جنگ عادلانه، شباهت و تفاوت وجود دارد. شباهت به این معنی که دستیابی به صلح جهانی میان ملت‌ها از رهگذر دکتترین مسیحی قانون طبیعی یا قانون مردمان امکان‌پذیر است، به شرط آنکه مردمان طبق این قانون‌ها رفتار کنند. تفاوت از آن‌رو است که شناخت قانون طبیعی به مثابه بخشی از قانون خداوند،^{۲۹} از راه مطالعه در ساختارهای جهان، با به‌کارگیری قوای طبیعی عقل امکان‌پذیر است. قانون طبیعی برای همه انسان‌ها در جایگاه اعضای یک اجتماع الزام‌آور است؛ زیرا خداوند بر تمامی آفریدگان مرجعیت و اقتدار اعلی دارد. این رویکرد به ما می‌آموزد نخست، قانون طبیعی با قانون ازلی و ابدی قرارگرفته در خرد خداوند فرق دارد. دوم با قانون وحیانی که نمی‌توان آن را از رهگذر قوای عقل طبیعی شناخت، دارای تمایز است. سوم با قانون کلیسایی نیز فرق دارد که ویژه امور مذهبی و قضایی کلیسا است.^{۳۰}

قانون مردمان در برابر دکتترین مسیحی، ایده‌ای سیاسی است که جایگاه آن در قلمرو امر سیاسی قرار دارد؛ به این معنی که هرچند ممکن است در نگاه دکتترین مسیحی قانون طبیعی مقبول افتد، با این وصف اصول قانون مردمان صرفاً در چارچوب ایده‌های سیاسی همراه با ارزش‌های سیاسی آن صورت‌بندی و عرضه می‌شود.

رالز در مقایسه میان «دکتترین کاتولیک تأثیر دوگانه» و قانون مردمان، دو اشتراک می‌بیند: نخست توافق در مورد جنگ که غیرنظامیان نباید به‌طور مستقیم هدف حملات قرار گیرند. دوم ارتکاب خطاهای بزرگ، مانند آنچه در بمباران ژاپن با بمب‌های آتش‌زا در بهار و تابستان ۱۹۴۵ و نیز در بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی روی داد. در برابر، اختلاف در این مورد، به اصول جنگ

27. Rawls, *The Law of Peoples*, 41.

28. Rawls, *The Law of Peoples*, 41-42.

29. John Locke, *Second Treatise of Government*, ed. with intro. C. B. MacPherson (Hackett Publishing Company, Inc, 1980), 10&186.

30. Rawls, *The Law of Peoples*, 103-104.

بر اساس قرارداد اجتماعی - که قانون مردمان از آن برخاسته است - مربوط می‌شود که معافیت در حد اعلامی اضطرار را شامل می‌گردد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. در مقابل، دکترین کاتولیک تأثیر دوگانه چنین معافیتی را در بر نمی‌گیرد؛ زیرا از منظر این دکترین، تلفات غیرنظامیان ممنوع است مگر اینکه پیامد ناخواسته و غیرمستقیم حمله‌ای موجه به هدفی نظامی باشد. بن‌مایه این دیدگاه، فرمان الهی است که می‌گوید هرگز بی‌گناهان را نباید کشت. بر این اساس، رهنمود دکترین کاتولیک تأثیر دوگانه این است که یورش بردن به دشمن از رهگذر ستاندن جان افراد بی‌گناه غیرنظامی، ناروا و ممنوع است.^{۳۱} رالز در نقد دکترین تأثیر دوگانه، آنرا فهم‌پذیر می‌داند اما به ما می‌گوید که دولت‌مرد باید به جهان سیاست نظر داشته باشد و در وضعیت‌های فوق‌العاده و حاد بتواند بین منافع نظام سیاسی بسامان که در خدمت آن است و احکام و تجویزهای دکترین مذهبی، فلسفی یا اخلاقی که در دایره باورهای شخصی می‌گنجد و بر پایه آنها زندگی می‌کند، تمایز قایل شود.^{۳۲}

۲-۱. دکترین جنگ عادلانه

رالز اصول تحدیدکننده کنش جنگ را با مطرح کردن شش اصل آغاز می‌کند. این اصول که در پی صورت‌بندی جنگ عادلانه است، به قرار زیر است:

۱. «هدف جنگ عادلانه که مردم بسامان و عادل به آن مبادرت می‌ورزند، صلح عادلانه و پایدار در بین مردمان است، به‌ویژه با دشمن کنونی مردم.»^{۳۳}
۲. «مردمان بسامان علیه یکدیگر نمی‌جنگند، بلکه صرفاً علیه حکومت‌های نابسامانی وارد جنگ می‌شوند که هدف‌های توسعه‌طلبانه آنان امنیت نهادهای آزاد رژیم‌های بسامان را تهدید می‌کند و موجب بروز جنگ می‌شود.»^{۳۴}
۳. در کنش جنگ، مردمان بسامان باید میان سه گروه به‌دقت تمایز قایل شوند: ۱. رهبران و مقامات دولت‌های یاغی و قانون‌شکن، ۲. سربازان، ۳. جمعیت غیرنظامی. رالز درباره دلیل این تمایزگذاری به ما می‌گوید: از آن‌رو که دولت یاغی و قانون‌شکن بسامان نیست، کار سازماندهی و راه‌اندازی جنگ به دست غیرنظامیان جامعه صورت نمی‌گیرد، بلکه این رهبران و مقامات هستند که به یاری نخبگان دولتی، سررشته‌دار امور جنگی می‌شوند. آشکار است که بار مسئولیت جنگ به دوش رهبران و مقامات است. آنان به اراده خود به جنگ مبادرت می‌ورزند و از این رو مرتکب

31. Rawls, *The Law of Peoples*, 104-105.

32. Rawls, *The Law of Peoples*, 105.

33. Rawls, *The Law of Peoples*, 94.

34. Rawls, *The Law of Peoples*, 103.

جرم می‌شوند.^{۳۵} غیرنظامیان چه آنان که به علت ناآگاهی از تبلیغات دولت تأثیر می‌پذیرند و چه آنان که با آگاهی، شوق پیوستن به جنگ می‌یابند، تأثیری در مسئولیت جنگ از سوی رهبران و مقامات ندارند. علت بروز جنگ هرچه باشد، درنهایت این رهبران و مقامات هستند که آتش جنگ را می‌افروند نه غیرنظامیان. رالز در این زمینه بار دیگر به بمباران توکیو و شهرهای دیگر در ژاپن در بهار سال ۱۹۴۵ اشاره می‌کند که طی آن غیرنظامیان هدف اصلی یورش‌ها قرار گرفتند. رالز این حملات را «خطاهای بسیار بزرگ» می‌نامد.^{۳۶}

در جنگ‌های دولت‌های یاغی و قانون‌شکن، سربازان عادی همانند غیرنظامیان، مسئول جنگ نیستند؛ زیرا آنان با فراخوان دولت‌هایشان به عرصه جنگ کشیده می‌شوند. دولت‌ها از طریق شستشوی مغزی آنان را با «فضیلت‌های جنگاوری» آشنا می‌کنند و اغلب میهن‌دوستی آنان، ستمکارانه مورد استثمار قرار می‌گیرد. این سربازان به‌طور مستقیم هدف حملهٔ مردمان بسامان قرار می‌گیرند، نه به این دلیل که مسئول جنگ هستند، بلکه به این دلیل که مردمان بسامان جز یورش‌بردن به این سربازان راه و گزینهٔ دیگری ندارند؛ زیرا آنان باید از خود دفاع کنند.^{۳۷}

۴. مردمان بسامان تا حد امکان باید حقوق بشر اعضای طرف دیگر، یعنی غیرنظامیان و سربازان را به دو دلیل محترم بشمارند: نخست اینکه دشمنان همانند دیگران به موجب قانون، مردمان واجدین حقوق هستند. دوم آموزش‌دادن این حقوق به سربازان دشمن و غیرنظامیان از رهگذر نشان‌دادن نمونه‌هایی از حقوق بشر در رفتار با آنان است. از این طریق، معنی و اهمیت حقوق بشر به بهترین وجه به آنان منتقل می‌شود و مقصود حاصل می‌گردد.^{۳۸}

۵. مردمان بسامان، در تداوم فکر آموزش حقوق بشر باید در طول جنگ در صورت امکان از طریق اقدامات و اعلامیه‌ها، پیشاپیش در مورد نوع صلح مورد نظرشان و نوع روابطی که در پی آن هستند، خبر بدهند. بدین سان آنان با گشودگی، طبیعت هدف‌های خویش را و اینکه چه نوع مردمانی هستند، نشان می‌دهند. رهبران و مقامات حکومت‌های مردمان بسامان که در جایگاه سخنگویی و رعایت اصول دکترین جنگ عادلانه‌اند، انجام این وظایف یعنی اجرای اصول شش‌گانه، به‌ویژه اصل‌های چهارم و پنجم را به عهده دارند. مسیری که جنگ در آن روی می‌دهد و رفتارهایی که در پایان‌دادن به آن به انجام می‌رسد، در حافظهٔ تاریخی جامعه‌ها ماندگار می‌شود.

35. Rawls, *The Law of Peoples*, 103.

36. Rawls, *The Law of Peoples*, 95.

37. Rawls, *The Law of Peoples*, 95.

38. Rawls, *The Law of Peoples*, 96.

این همه می‌تواند زمینه‌ساز جنگ آینده باشد یا نباشد. همواره این امر وظیفه سیاستمداری است که این دیدگاه درازمدت را در منظر خویش قرار دهد.^{۳۹}

۶. استدلال عملی («وسیله-هدف») همواره باید نقشی محدود در داوری در مورد اقتضانات یک عمل یا خط مشی داشته باشد. این طرز فکر، چه از رهگذر استدلال فایده‌گرایانه^{۴۰} یا تحلیل «هزینه-فایده»^{۴۱} یا توزین منافع ملی، یا دیگر راه‌های ممکن، باید همواره چارچوب‌بندی شود و از طریق اصول و فرضیات پیشین به‌دقت محدود گردد. هنجارهای عمل جنگ^{۴۲} ترسیم‌کننده خطوط مشخصی است که نباید از آنها عبور کنیم، به گونه‌ای که طرح‌ها و راهبردهای جنگ و انجام نبردها باید در درون محدودیت‌هایی قرارگیرند که آن هنجار را معین می‌کنند. تنها استثنا، در وضعیت‌های اضطراری در بالاترین حد است.^{۴۳}

۳-۱. حقوق بشر، اخلاق و دموکراسی

۱-۳-۱. حقوق بشر، دموکراسی و جنگ

حقوق بشر در شکل‌گیری قانون مردمان به صورت معقول^{۴۴} نقش منحصر به فردی دارد. این حقوق نقش محدودکننده در مورد دلایلی دارد که دست‌زدن به جنگ و پیشبرد آن را توجیه می‌کند. افزون بر این، مرزهای خودمختاری داخلی هر حکومتی را ترسیم می‌کند. رالز یادآور می‌شود بر این اساس، حقوق بشر دو دگرگونی بنیادین را از زاویه تاریخی از جنگ دوم جهانی، در چگونگی فهم اختیارات حاکمیت بازتاب می‌دهد: نخست اینکه جنگ دیگر فقط به‌عنوان دفاع از خود و نیز مداخله در جهت حفظ حقوق بشر آن هم در موارد بسیار سخت است. بر این اساس، جنگ گذرگاهی قابل قبول در راه سیاست‌ورزی حکومت‌ها نیست. دوم اینکه خودمختاری داخلی، حکومت‌ها را محدود می‌کند؛ به این معنی که دست حکومت‌ها در جهت اداره کشورها، از این پس تا آن اندازه گشوده نیست که هرچه اراده کنند به‌راحتی انجام بدهند؛ بنابراین حقوق بشر در برابر قانون‌های داخلی کشورها که حتی از جایگاه مطلوب و عادلانه برخوردارند، مانع ایجاد می‌کند و در این زمینه به ایفای سه نقش اساسی مبادرت می‌ورزد:

39. Rawls, *The Law of Peoples*, 96.

40. Utilitarian.

41. Cost-Benefit.

42. Conduct of War.

43. Rawls, *The Law of Peoples*, 96-97.

44. Reasonable.

دو مفهوم «امر معقول» و «امر عقلانی» از دیدگاه رالز، در این مقاله در بخش «روش‌ها» و بخش «ارزیابی انتقادی» مطرح خواهد شد.

۱. اجرای این حقوق شرط ضروری آبرومندی نهادهای سیاسی جامعه و نظم مشروع و قانونی آن است.

۲. اجرای این حقوق در جلوگیری از دخالت توجیه‌پذیر و قهرآمیز دیگر مردمان، واجد صلاحیت و بسندگی است؛ برای نمونه از رهگذر تحریم‌های دیپلماتیک و اقتصادی، یا در موارد حاد توسط نیروی نظامی.

۳. این حقوق، تکررگرای در میان مردمان را تحدید و مرزبندی می‌کند.^{۴۵}

۲-۳-۱. اخلاق

الف) معافیت در بالاترین حد اضطراب

به نظر رالز معافیت در بالاترین حد اضطراب در شرایط خاص به ما اجازه می‌دهد که جایگاه و شأن غیرنظامیان را که به طور معمول در جنگ‌ها مانع حمله مستقیم به آنان می‌شود، کنار بگذاریم. رالز ضمن اشاره به رعایت احتیاط در این شرایط، برای نمونه از بریتانیا نام می‌برد که در جنگ جهانی دوم تنها مانده بود و وسیله ای در اختیار نداشت تا قدرت برتر آلمان را به زانو درآورد. به باور رالز، در چنین وضعیتی بمباران شهرهای آلمان به طور مسلم توجیه‌پذیر بود. این موضوع که معافیت در بالاترین حد اضطراب قابل اعمال است یا نه، به شرایط مشخصی بستگی دارد که بعضی وقت‌ها داورها در مورد آن مختلف است. بمباران آلمان به دست بریتانیا تا پایان سال ۱۹۴۱ یا ۱۹۴۲ موجه بود؛ زیرا باید جلوی پیروزی آلمان در جنگ گرفته می‌شد. این توجیه‌پذیری دو دلیل اساسی داشت: یکی برملاشدن شر اخلاقی و سیاسی نازیسم برای زیست متمدنانه در همه جا. دو در خطر قرارگرفتن سرشت و تاریخ دموکراسی بر مدار قانون اساسی و جایگاه آن در تاریخ اروپا. آشکار است که در مقابل، معافیت در بالاترین حد اضطراب، هیچ‌گاه برای ایالات متحده در جنگ با ژاپن پذیرفتنی نبود. ایالات متحده شهرهای ژاپن را با بمب‌های آتش‌زا بمباران کرد، اما در این کار دست‌هایش برای توجیه این اقدام نظامی خالی بود. پیش از اینکه ایالات متحده با بمب اتمی، به هیروشیما و ناکازاکی حمله کند، طی بحث‌هایی که در ژوئن و ژوئیه ۱۹۴۵ میان رهبران متفقین در گرفت، استدلال عملی بر پایه وسیله-هدف به کرسی نشست و به تردید کسانی که می‌گفتن به حدود تجاوز می‌شود، پایان داده شد.^{۴۶} آنچه بمباران اتمی را توجیه می‌کرد شتاب‌بخشیدن به پایان جنگ بود. رالز در اینجا با لحنی طعنه‌آمیز می‌افزاید رهبران متفقین در این اندیشه بودند که این یورش اتمی جان

45. Rawls, *The Law of Peoples*, 79-80.

46. Rawls, *The Law of Peoples*, 99-100.

سربازان آمریکایی را نجات دهد؛ از قرار معلوم، جان ژاپنی‌ها اعم از نظامی و غیرنظامی ارزش کمتری داشت.^{۴۷}

رالز در نقد عملکرد ایالات متحده در جنگ با ژاپن، نخست از ضرورت طی مسیری در جنگ سخن می‌گوید که در جبهه دشمن به رفتاری با مردم منجر شود که صلح پایدار مسالمت‌آمیز را امکان‌پذیر سازد. باید به گونه‌ای با مردم جبهه دشمن رفتار کرد که نگران انتقام‌جویی نشوند و از اینکه با آنان مقابله به مثل شود، ترس به خود راه ندهند. بایستی دشمن امروز را در صلح مشترک و عادلانه آینده شریک و سهم دانست، هرچند این مشارکت و مساهمت دشوار باشد. رالز سپس ایالات متحده را از آن‌رو که پیش از تصمیم‌گیری و اقدام در مورد بمباران شهرهای ژاپن با بمب‌های آتش‌زا در بهار ۱۹۴۵ و بمباران اتمی هیروشیما و ناکاراکی، با ژاپنی‌ها مذاکره نکرد، نقد و سرزنش می‌کند. رأی رالز آن است که راه مذاکره با ژاپنی‌ها می‌توانست تأثیرگذار باشد و جلوی تلفات بیشتر را بگیرد. او از این جهت، یعنی مذاکره به منظور پایان دادن جنگ، ایالات متحده را مدیون ژاپنی‌ها می‌داند.^{۴۸}

ب) سربازگیری اجباری

رالز در نظریه‌ای درباره عدالت این پرسش را به میان می‌آورد که آیا باید در یک جنگ به نیروهای مسلح پیوست. به نظر او پاسخ این پرسش به هدف جنگ و شیوه آن بستگی دارد؛ برای نمونه می‌توان فرض سربازگیری اجباری^{۴۹} را در نظر گرفت که فرد را در برابر این مسئله قرار می‌دهد که باید از قانون سربازگیری اجباری پیروی کند یا نه. بر اساس فرض رالز، سربازگیری اجباری در صورتی مجاز است که در جهت دفاع از آزادی، شامل آزادی شهروندان یک جامعه و آزادی شهروندان جامعه‌های دیگر باشد. آن‌گاه که ارتش شکل گرفته از سربازان وظیفه، تبدیل به ابزاری برای ماجراجویی‌های توجیه‌ناپذیر در کشورهای بیگانه نشود و آن‌گاه که طرح آن دفاع از آزادی باشد، مجاز و موجه است. درست است که سربازگیری اجباری به نقض آزادی‌های برابر شهروندان می‌انجامد، اما بر بنیان اولویت آزادی، چنانچه مستلزم حفظ و نگهداری آزادی باشد، روی آوردن به سربازگیری اجباری مجاز است.^{۵۰}

از دیدگاه رالز، در جامعه‌ای دمکراتیک که سربازگیری اجباری وجود دارد، هرگاه هدف‌های جنگ ناعادلانه باشد، فرد می‌تواند بر پایه وجدان اخلاقی از پیوستن به نیروهای مسلح امتناع

47. Rawls, *The Law of Peoples*, 99-100.

48. Rawls, *The Law of Peoples*, 100-102.

49. Conscriptio.

50. John Rawls, *A Theory of Justice* (Oxford: Oxford University Press, 1986), 380-381.

ورزد. اینکه غایت یک جنگ، منافع اقتصادی و قدرت ملی باشد، نمی‌تواند دخالت در آزادی‌های اساسی شهروندان را توجیه کند. این رویکرد، تجاوز به آزادی جامعه‌ای دیگر نیز به شمار می‌رود که کاری ناعادلانه و بر خلاف قانون ملل است. گاه خودداری و تمرد از جنگ به دلیل شیوه جنگ است نه هدف آن. هرگاه یک شهروند به‌طور مستمر با نقض قانون اخلاقی جنگ مواجه شود، حق دارد از شرکت در جنگ خودداری کند؛ زیرا این حق شهروند است که در عمل، از زیر پا نگذاشتن تکلیف طبیعی خویش با پیوستن به جنگ اطمینان حاصل کند. رالز می‌افزاید هرگاه هدف‌های جنگ آشکارا مشکوک و فرمان‌های نظامی ناعادلانه باشد، نه فقط تمرد، بلکه پای تکلیف تمرد^{۵۱} را به میان می‌آورد. رالز در اینجا از «باید» مبتنی بر حق فراتر می‌رود و «باید» مبتنی بر تکلیف اخلاقی را مطرح می‌سازد. او سپس این داوری را به میان می‌آورد که «به‌راستی شیوه رفتار دولت‌ها در جنگ - به‌ویژه دولت‌های بزرگ و قدرتمند - و اهدافشان از درگیر شدن در آن، در برخی شرایط آن قدر زمینۀ بی‌عدالتی در خود دارد که انسان ناگزیر به این نتیجه می‌رسد که در آینده نزدیک عجالاً باید از خدمت نظامی یکسره روی بگرداند.»^{۵۲}

۲. روش‌ها

۱-۲. جنگ به مثابه دفاع

۱-۱-۲. جنگ دفاعی مردمان بسامان و حکومت‌های مطلقه خیرخواهانه

پیش از پرداختن به جنگ دفاعی، شرح موجز تفکیک دو مفهوم امر معقول^{۵۳} و امر عقلانی^{۵۴} از دیدگاه رالز، ضرورت دارد. او در لیسرالیزم سیاسی در این باره می‌نویسد امر معقول امری است که اشخاص بر پایه آن، اصولی به‌عنوان شرط‌های منصفانه همکاری همراه با وفادار ماندن به آنها پیشنهاد می‌کنند، با این اطمینان خاطر که دیگران نیز چنین خواهند کرد. بر این اساس، اشخاص معقول، برخوردار از آزادی و برابری، خواهان جامعه‌ای هستند که در آن، بر اساس شرط‌های پذیرفته‌شده همگان، با دیگری همکاری کنند، با این تأکید که بر پایه انگاره «معامله به‌مثل»،^{۵۵} هر شخص همراه با دیگران از فایده برخوردار شود. این معامله به‌مثل، نه

51. A Duty to Refusal.

52. Rawls, *A Theory of Justice*, 381.

53. The Reasonable.

54. The Rational.

55. Reciprocity.

صرفاً در جهت بهره‌های دیگران است و نه خودخواهانه که برآمده از تعلقات شخصی باشد، بلکه در میانه ایده بی‌طرفی-که دگرخواهانه است- و امتیاز دوسویه به این معنی که هر شخص با توجه به جایگاه موجود خود، با موقعیتی که با توجه به شرایط موجود توقع آن را دارد، قرارگرفته است.^{۵۶}

امر عقلانی (که متمایز از امر معقول است) آن است که بر پایه آن، کنشگر، چه حقیقی و چه حقوقی، آن‌گاه فردی عقلانی است که در تلاش برای دستیابی به هدف‌ها و منافع خاص خودش، از نیروی دآوری، تأمل و مشاوره برخوردار است. امر عقلانی در گزینش کارآمدترین ابزارها برای رسیدن به هدف‌ها یا انتخاب محتمل‌ترین گزینه در وضعیتی که چیزهای دیگر یکسان‌اند، بهره می‌گیرد.^{۵۷} در نگاه رالز، کنشگر عقلانی حساسیت اخلاقی را که شالوده گرایش به همکاری منصفانه است، ندارد و به سود خود عمل می‌کند؛ اما کنشگر معقول از آن مایه حساسیت اخلاقی برخوردار است که در پیوند با اندیشه همکاری اجتماعی منصفانه است. به سخن دیگر، کنشگر معقول با خیر عمومی به صورت عام به حرکت در نمی‌آید، بلکه خواهان جامعه‌ای برای خود آن جامعه است تا همچون افراد آزاد و برابر، بتواند بر اساس شرط‌هایی که همگان پذیرفته‌اند با دیگران همکاری کند.^{۵۸}

رالز افرون بر جامعه‌های بسامان (لیبرال و آبرومند)، حق دفاع برای حکومت‌های مطلقه خیرخواهانه^{۵۹} را نیز به شرح زیر می‌پذیرد:

۱. مردمان لیبرال: این جامعه‌های دارای حکومت‌های دمکراسی لیبرال، بر اساس اصل پنجم قانون مردمان- که حق جنگ را برای مردمان بسامان در دفاع از خود قایل است- می‌توانند از خود به‌عنوان شهروند و از آزادی‌های اساسی و نهادهای سیاسی بر پایه قانون اساسی دمکراتیک دفاع کنند. آنان برخلاف قرائت سنتی حاکمیت، پذیرای حق جنگ در پیگیری عقلانی منافع عقلانی دولت نیستند، چراکه این دلایل ناکافی‌اند. مردمان لیبرال علیه یکدیگر نمی‌جنگند. این مردمان فقط هنگامی به جنگ روی می‌آورند که به‌گونه‌ای معقول بر این باور باشند که امنیتشان از رهگذر سیاست‌های توسعه‌طلبانه دولت‌های قانون‌شکن به‌طور جدی به خطر افتاده باشد. درست است که قانون مردمان برای همه مردمان بسامان و نیز هر جامعه‌ای که به صورت معقول و عادلانه به قانون مردمان عمل کند، حق جنگ در راه دفاع از

56. John Rawls, *Political Liberalism* (Colombia: University Press, 1993), 50.

57. Rawls, *Political Liberalism*, 50.

58. Rawls, *Political Liberalism*, 50.

59. Benevolent Absolutism Governments.

خود را می‌پذیرد، اما هیچ دولتی حق ندارد به منظور پیگیری منافع عقلانی خود در مقابل منافع معقولش، دست به جنگ بزند. بر این اساس جامعه لیبرال نمی‌تواند شهروندان خود را با هدف به‌دست‌آوردن ثروت یا منابع طبیعی، به‌ویژه کسب قدرت و جهان‌داری به جنگ وادارد؛ زیرا این رفتار نقض قانون مردمان است و حکومت‌های لیبرال را در ردیف حکومت‌های قانون‌شکن قرار می‌دهد.^{۶۰}

۲. مردمان آبرومند: این مردمان بسامان نیز گرچه غیرلیبرال‌اند، قانون مردمان را می‌پذیرند و از آن پیروی می‌کنند. آنان با زبانی متفاوت، از چیزهایی دفاع می‌کنند که با زبان لیبرال‌ها مشترک نیست؛ اما دفاع از آنها را ارزشمند می‌دانند. حق جنگ دفاعی برای مردمان آبرومند محفوظ است. رالز در این باره مثالی فرضی ذکر می‌کند. او از زمامداران کشور «کازانیستان» نام می‌برد که تجاوزکار نیستند و حق دارند از جامعه مسلمان سلسله‌مراتبی خود به‌عنوان مردمان آبرومند دفاع کنند.^{۶۱}

آنچه میان جامعه‌های لیبرال و مردمان آبرومند به‌عنوان جامعه‌های بسامان مشترک است، ناظر به فراخواندن شهروندان به خدمت سربازی و مواردی همانند آن است. پیوستن شهروندان جامعه‌های بسامان به نیروهای مسلح بدون قید و شرط نیست. حکومت‌های بسامان به سه دلیل مجازند شهروندان را به‌عنوان سرباز به جبهه‌های نبرد گسیل کنند: نخست دفاع از آزادی یعنی دفاع از نهادهای لیبرال‌دموکرات. دوم دفاع از سنت‌های متکثر مذهبی و غیرمذهبی. سوم دفاع از شیوه‌های گوناگون زندگی جامعه مدنی.^{۶۲}

۳. حکومت‌های مطلقه خیرخواهانه: این حکومت‌ها بسامان نیستند؛ زیرا هرچند به حقوق بشر احترام می‌گذارند و به آن پایبنداند، مردم در تصمیم‌گیری‌های سیاسی این کشورها نقش اساسی ندارند. در نگاه رالز، «به نظر می‌رسد» که این حکومت‌ها نیز می‌توانند از خود به‌مثابه یک حق دفاع کنند. پیدا است که این رأی رالز با سایه‌ای از تردید همراه است، هرچند او حق این حکومت‌ها را در دفاع از خود می‌پذیرد.

استدلال رالز این است که هرگاه جامعه‌ای به تجاوز روی نیاورد و حقوق بشر را محترم بشمارد، هرچند تراز زیست معنوی و فرهنگ روحانی در آن بالا نباشد، حق دارد از خود دفاع کند.^{۶۳}

60. Rawls, *Political Liberalism*, 91-92.

61. Rawls, *The Law of Peoples*, 5 & 92.

62. Rawls, *The Law of Peoples*, 92.

63. Rawls, *The Law of Peoples*, 92.

در نگاه رالز، به‌اجرادآمدن پیمان صلح کانت از سوی حکومت‌های تأسیس‌شده بر پایه قانون اساسی، درگرو همراهی این حکومت‌ها و جانبداری آنها از آرمان صلح است. رالز با ابتدای به چنین فرضی، درگیری‌های مسلحانه بین مردمان دمکراتیک را با نزدیک‌شدن آنان به آرمان صلح منتفی می‌داند. در نتیجه این مردمان در جایگاه دفاع از خویش با یکدیگر متحد می‌شوند تا علیه حکومت‌های قانون‌شکن وارد جنگ شوند.^{۶۴}

۲-۱-۲. آموزش صلح‌طلبی به شهروندان

رالز در نقد رخدادهای خونین جنگ جهانی دوم، به اهمیت فرهنگ سیاسی و تأثیر آن بر جنگ‌ها تأکید می‌کند. او بر این نظر است که در کشاکش جنگ و درگیری، سخن‌گفتن از اصول جنگ عادلانه راه به جایی نمی‌برد؛ زیرا آموزش و پرورش شهروندان باید پیش از آنکه وارد زندگی سیاسی شوند، به انجام برسد. در گرماگرم جنگ دوم جهانی، نه درک روشنی از اصول جنگ عادلانه وجود داشت و نه مجالی برای مطرح‌کردن آنها زیر بمباران‌های هوایی. واقعیت این است که در آن زمان بمباران غیرنظامیان به‌عنوان یک رویه پذیرفته شده بود و به‌سادگی به کار می‌رفت. بدین‌سان قاعده و سیله - هدف به‌راحتی جنگ غیرعادلانه را توجیه می‌کرد. رالز نتیجه می‌گیرد اصول جنگ عادلانه باید پیش از رخ‌دادن جنگ، به شکل وسیع به شهروندان آموزش داده شود، به‌گونه‌ای که درکی دقیق از آن فراهم آید. وقتی فرهنگ سیاسی عمومی همانند فرهنگ ارتش - که حرمت‌نهادن به اصول جنگ عادلانه است - با شکست مواجه می‌شود، پیامد آن ناکامی دولتمردی است.^{۶۵}

چنان‌که پیش از این آمد، رالز در تشریح دکتترین جنگ عادلانه، بر امر آموزش تأکید می‌کند. او در اصل چهارم، حرمت‌نهادن به حقوق بشر را از رهگذر آموزش‌دادن این حقوق به سربازان دشمن و غیرنظامیان به صورت کاربردی پیشنهاد می‌کند؛ یعنی با به‌کارگیری نمونه‌هایی از حقوق بشر در نحوه رفتار با آنان. رالز در اصل پنجم، بر روشنگری از طریق انتشار اعلامیه‌ها در طول جنگ به منظور انعکاس دیدگاه‌های مردمان بسامان در مورد صلح تأکید می‌کند. او هم‌چنین بر نوع صلح مورد نظر مردمان بسامان و اتخاذ نوع رابطه‌ای که در پی آن هستند، تصریح می‌کند. بدین‌سان، اندیشه و دلمشغولی‌ای در مورد حقوق بشر، در هدف‌های مردمان بسامان نمایان می‌شود.

64. Rawls, *The Law of Peoples*, 54.

65. Rawls, *The Law of Peoples*, 102.

۳. ارزیابی انتقادی

۱-۳. دموکراسی‌ها و جنگ

فرض رالز آن است که حکومت‌های دموکراتیک در پی توسعه‌طلبی نیستند، اما از امنیت خود به‌مثابه منفعت و برخورداری دفاع می‌کنند. او در ادامه رأی را به میان می‌آورد که قابل تأمل است. به نظر او حکومت دموکراتیک می‌تواند بر پایه این منفعت یعنی امنیت ملی، از دخالت‌های مخفیانه (در کشورهای دیگر) حمایت کند، حتی آن‌گاه که انگیزه این دخالت‌ها «منافع اقتصادی پشت‌پرده» باشد. به نظر می‌رسد این رأی رالز به سه دلیل ناموجه است. نخست سوءاستفاده حکومت‌های دموکراتیک از شهروندان خود و تجاوز به کشورهای از رهگذر «دخالت‌های مخفیانه» با هدف تأمین «منافع اقتصادی پشت‌پرده»، نه فقط از دیدگاه اخلاق مبتنی بر وظیفه‌گرایی،^{۶۶} بلکه از منظر اخلاق مبتنی بر فایده‌گرایی قاعده‌نگر کثرت‌گرایانه^{۶۷} نیز توجیه‌ناپذیر است. افزون بر اینها، چنین سیاستی با قاعده زرین (Golden Rule) نیز در تناقض می‌افتد که در این گزاره نوبین صورت‌بندی شده است: «فقط طوری عمل کن که می‌خواهی که هر کسی در آن موقعیت باشد آن‌طور عمل کند- فارغ از تفاوت‌هایی که در زمان یا شخص می‌توان تصور کرد.»^{۶۸} می‌توان از زمامداران حکومت‌های دموکراتیک پرسید: درحالی‌که دخالت‌های مخفیانه با هدف تأمین «منافع اقتصادی پشت‌پرده» را در امور کشورهای دیگر مجاز می‌دانید، آیا رضایت می‌دهید این کشورها با همین شیوه با شما رفتار کنند؟ دوم دیدگاه رالز در این باره، نقض اصل شفافیت در حکومت‌های دموکراتیک است که علی‌الاصول رالز باید به‌عنوان یک لیبرال دموکرات معتقد به عدالت اجتماعی و سیاسی، به آن پای‌بند باشد. سوم تجویز دخالت‌های خودسرانه و مخفیانه در کشورها با هدف سوداگری، نقض اصول قانون‌های اساسی مبتنی بر دموکراسی و از این‌رو مردود است. یکی از پشتوانه‌های این گزاره، پیش‌هاشروط‌ها و زمینه‌های بنیادین صلح‌پایدارکانت در

66. Deontological Ethics.

ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴م) در مابعدالطبیعه اخلاق اصول اخلاقی را بر پایه وجدان انسان، ماقبل تجربی یا پیشینی (Apriori) می‌داند که عقل عملی پدیدآورنده آن است. بر پایه وظیفه‌گرایی، اموری مانند راست‌گویی و پرهیز از دروغ‌گویی فی‌نفسه ارزش اخلاقی دارند. انسان وظیفه دارد کارهای خوب را انجام دهد و از انجام‌دادن کارهای بد خودداری ورزد، فارغ از این‌که چه بی‌آمدهایی برایش در بر داشته باشد. (ایمانوئل کانت، بنیاد مابعد الطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری (تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹)، ۳۸.)

67. Pluralistic Rule Utilitarianism.

«باید پیرو قواعدی باشیم که اگر افراد جامعه از آن‌ها پیروی کنند، بهترین بی‌آمدها را خواهد داشت و باید بی‌آمدها را برحسب خیرهای گوناگون، مثل فضیلت، معرفت، لذت و آزادی ارزش‌گذاری کنیم». (هری جی. گنسلر، درآمدی جدید به فلسفه اخلاق، ترجمه حمیده بحرینی، ویراست ۲، چاپ ۵ (تهران: نشر آسمان خیال، ۱۳۹۵)، ۲۵۲-۲۶۲)

۶۸. گنسلر، درآمدی جدید به فلسفه اخلاق، ۲۰۲.

چارچوب تأسیس حکومت‌های دموکراتیک است؛ زیرا او برای نمونه سه زمینه صلح پایدار را قانون اساسی مدنی، حق ملت‌ها بر پایه فدراسیون دولت‌های آزاد و حق جهان‌شهری می‌داند. کانت در رساله صلح پایدار نخستین پیش‌شرط برقراری صلح پایدار میان دولت‌ها را به رد مخفی‌کاری اختصاص داده است. او می‌نویسد: «برقراری صلح، هرگاه با یک شرط مخفی به منظور تدارک جنگ در آینده همراه باشد، دارای اعتبار نخواهد بود»؛^{۶۹} زیرا طرف‌های مخاصمه دشمنی را فرو نمی‌گذارند، بلکه فقط روی دادن آن را به تأخیر می‌افکنند. بر اساس دلایل سه‌گانه بالا، رأی رالز مبنی بر دخالت مخفیانه حکومت‌های دموکراتیک در کشورهای دیگر، خلاف اخلاق، نقض اصل شفافیت و نقض قانون اساسی حکومت‌های دموکراتیک و ازاین‌رو دارای تناقض و ناموجه است.

۳-۲. دخالت‌های آمریکا در کشورهای کم‌توان دموکراتیک

هرچند رالز جانبدار لیبرال دموکراسی است، بر این نظر است که در مواردی ایده صلح دموکراتیک جامعه عمل به خود نمی‌پوشد و نقش بر آب می‌شود. فرض رالز آن است که یافتن نشانه‌های عدم موفقیت نهادها و رویه‌های حمایت‌کننده لازم در دموکراسی، دور از انتظار نیست. بعضی از نظام‌های دموکراتیک که نشان می‌دهند بر قانون اساسی استوارند، در کشورهایی که به دموکراسی حداقلی رسیده‌اند، یعنی از پاره‌ای خصوصیات دموکراسی برخوردار شده‌اند، دخالت خودسرانه می‌کنند و در مواردی در جهت توسعه‌طلبی با این کشورها وارد جنگ می‌شوند. رالز به‌عنوان نمونه از دخالت‌های ایالات متحده در دموکراسی‌های سالوادور آندره در شیلی، آرژنتین در گواتمالا، محمد مصدق در ایران و ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه نام می‌برد که به سرنگونی این دولت‌ها انجامید. می‌توان در این انتقاد با رالز هم‌صدا شد که ایالات متحده با دست‌زدن به عملیات مخفیانه، بدون اینکه این دخالت‌ها را به اطلاع افکار عمومی برساند و امکان نقد آنها را در فضای عمومی فراهم سازد، در پی رسیدن به منافع انحصارطلبانه و جرگه‌سالارانه خویش بوده است. این دخالت‌های خودسرانه، به بهانه تأمین امنیت ملی در فضای رقابت میان ابرقدرت‌ها، توجیه و تسهیل شد تا این دموکراسی‌های کم‌توان و نهادینه نشده به‌عنوان خطری برای ایالات متحده معرفی شوند.

69. Immanuel Kant, "Perpetual Peace: A Philosophical Sketch," In *Kant: Political Writings*. Trans. by H. B. Nizbet, edited by H. S. Reiss (Cambridge: Cambridge University Press, 1991), 93;

سیدعلی محمودی، فلسفه سیاسی کانت، اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق، چاپ ۳ (تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۵)، ۳۶۴-۳۶۵.

۳-۳. معافیت در بالاترین حد اضطراب در حمله به غیرنظامیان

چنان‌که گذشت، بر پایهٔ دکترین کاتولیک تأثیر دوگانه، معافیت در بالاترین حد اضطراب به این معنا که در چنین شرایطی منع حملهٔ مستقیم غیرنظامیان را کنار بگذاریم، پذیرفتنی نیست؛ زیرا در تناقض با فرمان الهی است که هرگز بی‌گناهان را نباید کشت.^{۷۰} پس ستاندن جان افراد بی‌گناه غیرنظامی ناروا و ممنوع است، مگر اینکه پیامد ناخواسته و غیرمستقیم حمله‌ای موجه به هدف نظامی باشد. رالز گرچه دیدگاه این دکترین کاتولیک را فهم‌پذیر می‌داند، معتقد است دولتمردان در شرایط فوق‌العاده باید در اندیشهٔ تأمین منافع نظام سیاسی بسامان باشند و نه احکام دکترین‌های مذهبی، فلسفی یا اخلاقی. رالز این‌گونه آموزه‌ها را در عرصهٔ باورهای شخصی جای می‌دهد. نظر او در این موضوع، تجویز یورش بردن به غیرنظامیان بر پایهٔ اضطراب در جنگ‌های محدود به‌عنوان یک استثنا در بالاترین حد آن است. دیدگاه رالز در اینجا بر مبنای تفکیک امر شخصی از امر سیاسی قرار دارد.

در نقد این دیدگاه رالز می‌توان گفت نخست، حق حیات در فهرست حقوق بشر مصالحه‌ناپذیر و غیرقابل چشم‌پوشی است؛ زیرا این حق جنبهٔ ذاتی دارد و نمی‌توان جان افراد بی‌گناه را به هر دلیل و علتی از آنان ستاند. در جنگ یا صلح، انسان همواره به‌عنوان «شخص» شناخته می‌شود و از تمام حقوق انسانی برخوردار است. انسان «شیء» نیست که بتوان آن را به‌مثابهٔ ابزار در جهت منافع فردی و جمعی به کار گرفت. دوم اگر دولتمردان در هر نظام حکومتی مورد نظر رالز، شامل لیبرال، آبرومند، مطلقهٔ خیرخواهانه و قانون‌شکن^{۷۱} به خود اجازه دهند که افراد بی‌گناه را بر اساس معافیت در بالاترین حد اضطراب، آماج یورش‌های مرگبار و کشتارهای سفاکانه گسترده قرار دهند، دست به نقض فاحش حقوق بشر زده‌اند و مرتکب جنایت علیه بشریت شده‌اند. آمران و عاملان چنین جنایتی باید به منظور محاکمه به دیوان بین‌المللی کیفری سپرده شوند. دست‌زدن به چنین کرداری غیر قابل‌پذیرش و مردود است؛ زیرا نقض حقوق بین‌الملل، خلاف اخلاق و نمونهٔ فاحش اعمال خشونت در حق انسان‌های بی‌گناه است. به باور من، در این زمینه فرقی بین حکومت‌های لیبرال، آبرومند، مطلقهٔ خیرخواهانه و قانون‌شکن وجود ندارد، با این تأکید که این حکومت‌ها همه در یک تراز قرار نمی‌گیرند؛ زیرا کشتن افراد بی‌گناه در حکومت‌های قانون‌شکن که هیچ التزامی به حقوق بشر ندارند، دور از انتظار نیست، اما حکومت‌های بسامان و مطلقهٔ خیرخواهانه که به حقوق بشر پایبندند، چگونه ممکن است فرمان

70. Rawls, *The Law of Peoples*, 104.

71. Outlaw.

عبور از روی اجساد افراد غیرنظامی بی‌گناه را در جنگ‌ها صادر کنند تا به تعبیر رالز به تأمین منافع نظام‌های سیاسی خود بپردازند و در عین حال خود را لیبرال و آبرومند بنامند؟ سوم چنان‌که گذشت، رالز در مقایسه بین قانون مردمان و دکترین کاتولیک تأثیر دوگانه، بر مبنای تفکیک «امر شخصی» از «امر سیاسی»، قانون مردمان را به‌مثابه امر سیاسی و دکترین کاتولیک را به منزله امر شخصی تلقی می‌کند. او با آوردن این دلیل که دولتمردان در شرایط فوق‌العاده باید در اندیشه تأمین منافع نظام سیاسی بسامان باشند (امر سیاسی)، از معافیت در بالاترین حد اضطراب در یورش به غیرنظامیان، جانبداری می‌کند. به نظر نویسنده، رالز در این زمینه با معضل اخلاقی روبه‌رو می‌شود. پرسش این است که آیا گزاره‌هایی مانند «هرگز بی‌گناهان را نباید کشت» و «در جنگ نباید غیرنظامیان بی‌گناه را سپر انسانی قرار داد و آنان را قربانی کرد»^{۷۲} - که دیدگاه دکترین کاتولیک در رد معافیت در بالاترین حد اضطراب است - به‌راستی گزاره‌هایی در قلمرو امر شخصی‌اند یا امر سیاسیو چرا نمی‌توان این گزاره‌ها را کلی و جهانشمول دانست؟ به باور من، می‌توان بر بنیان اخلاق وظیفه‌گرای کانت، این گزاره‌ها را به‌مثابه امر سیاسی کلی و جهانشمول پذیرفت؛ زیرا کشتن بی‌گناهان و سپربلا قراردادن بی‌گناهان در جنگ و قربانی کردن آنان، فی‌نفسه خلاف اخلاق است، فارغ از اینکه چه پیامدهایی در بر داشته باشند. حتی «فایده‌گرایی قاعده‌نگر کثرت‌گرایانه» نیز - که در صفحات پیشین به آن اشاره شد - در این باره نمی‌تواند به رالز کمکی بکند؛ زیرا این مکتب اخلاقی توصیه می‌کند که باید از قواعدی پیروی کنیم که بهترین پیامدها را برای افراد جامعه داشته باشند. در مکتب یادشده، پیامدها برحسب خیرهای گوناگون، مانند فضیلت، معرفت، لذت و آزادی ارزش‌گذاری می‌شوند. چهارم گرچه رالز تجویز خود را در مورد کنارنهادن منع یورش مستقیم به غیرنظامیان، به معافیت در بالاترین حد اضطراب پیوند می‌زند و به‌عنوان یک استثنا مطرح می‌کند؛ اما از سویی چنین استثنایی خود یک قاعده اصلی و ستر است که پیامدهایی غیرقابل پیش‌بینی و فاجعه‌بار دارد؛ از سویی دیگر با اندیشه رالز در خصوص حقوق جنگ در تناقض می‌افتد. رالز - چنان‌که گذشت - دست‌زدن به جنگ را فقط به‌عنوان دفاع از خود و نیز مداخله در جهت حفظ حقوق بشر، آن هم در موارد بسیار سخت مجاز می‌داند. او می‌افزاید جنگ گذرگاهی پذیرفتنی نیست که حکومت‌ها در سیاست‌ورزی از آن سود بجویند. رالز تا آنجا در این زمینه بر حقوق بشر تأکید می‌کند که در نگاه او، این حقوق می‌تواند قانون‌های داخلی کشورها را حتی اگر مطلوب و عادلانه باشند، کنار بگذارد و در برابر آنها مانع ایجاد کند.

۴-۳. حقوق غیرنظامیان در جنگ

رالز موضوع معافیت در بالاترین حد اضطراب در حمله به غیرنظامیان را به شرایط مشخصی وابسته می‌داند که با داوری‌های گوناگونی همراه است. او با این قید به یادآوری دو نمونه طی جنگ دوم جهانی می‌پردازد: یکی بمباران آلمان به دست بریتانیا با این هدف که از پیروزی آلمان در جنگ جلوگیری کند. رالز این مورد را موجه می‌داند. دیگری بمباران شهرهای ژاپن به دست ایالات متحده با بمب‌های آتش‌زا. رالز این مورد را ناموجه می‌داند. در نقد رویکرد تاریخی و تعیین مصادیق از سوی رالز، می‌توان گفت منظور از بمباران آلمان به دست بریتانیا روشن نیست. آیا این حملات، مصداق معافیت در بالاترین حد اضطراب است؟ به نظر می‌رسد دلالت این مثال به ما چنین می‌گوید. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا هدف بمباران‌ها اماکن نظامیان و مراکز تسلیحاتی بوده است یا یورش بردن به مناطقی که غیرنظامیان بی‌گناه در آنها مأوا گزیده بوده‌اند؟ در وضعیت جنگی، حملات به مراکز نظامی در جنگ دفاعی موجه است، اما اگر پیامد این حملات، آسیب دیدن غیرنظامیان باشد که به طور غیر عمد اتفاق افتاده باشد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا این امکان وجود نداشته که مراکز نظامی به گونه‌ای مورد هدف قرارگیرند که غیرنظامیان در خطر مرگ یا مصدوم شدن واقع نشوند؟ در حال اگر هدف بمباران آلمان به دست بریتانیا، غیرنظامیان بوده‌اند، عمل آنان از نظر حقوقی و اخلاقی از مصادیق ارتکاب جنایت است؛ اما اگر بریتانیا در عملیات خود به صورت مشترک، هدف‌های نظامی و غیرنظامی را بمباران کرده است، باز هم هدف قراردادن غیرنظامیان ناموجه و محکوم است. در وضعیت سوم، بی‌توجهی به جان مردم بی‌گناه در بمباران‌های آلمان، تقصیری به‌گرددن بریتانیا است. بر این اساس دیدگاه رالز در مثال بریتانیا-آلمان، در مواردی موجه و در مواردی دیگر ناموجه و غیرقابل قبول است. در مورد دوم، یعنی بمباران شهرهای ژاپن به دست ایالات متحده، داوری رالز را می‌توان پذیرفت؛ زیرا این استدلال متفقین که بمباران اتمی پایان جنگ را تسریع می‌کند، نمی‌توانست موجه باشد، به این دلیل روشن که گرفتن جان ژاپنی‌ها به بهای نجات جان سربازان آمریکایی، نشانه تبعیض آشکار و ناعادلانه در خصوص حق حیات و ارزش جان انسان‌ها است که سربازان این کشور در این مورد هیچ فرقی با یکدیگر نداشتند. رالز به درستی بر این نکته تأکید می‌گذارد که رفتار با جبهه دشمن باید به گونه‌ای باشد که راه صلح مسالمت‌آمیز را سد نکند و در میان دشمنان ترس و نگرانی از انتقام را برنینگیزد، بلکه برعکس باید دشمن امروز، شریک صلح مشترک و عادلانه آینده در نظر گرفته شود. نقد رالز به ایالات متحده که پیش از یورش بردن به ژاپنی‌ها، گام در مسیر مذاکره با آنان نگذاشت و اگر چنین سیاستی را اتخاذ می‌کرد، می‌توانست از تلفات بیشتر جلوگیری کند، آشکارا پذیرفتنی است.

۵-۳. جنگ ناعادلانه و نافرمانی مدنی

تفکیک میان هدف دست‌زدن به جنگ و شیوه آن برای رالز دارای اهمیت است؛ برای نمونه اشخاصی که به خدمت سربازی اجباری فراخوانده می‌شوند، باید بدانند که هدف از جنگ چیست و کردارنامه جنگ و چگونگی اجرای آن کدام است. رالز سربازگیری اجباری را به‌مثابه ابزاری برای ماجراجویی‌های ناموجه در کشورهای دیگر رد می‌کند و آن را صرفاً در جهت دفاع از آزادی شهروندان یک جامعه، مجاز می‌داند. فحواي کلام رالز، از سویی نفی جنگ تهاجمی است؛ از سوی دیگر، دفاع از آزادی شهروندان. رالز در نظریه‌ای درباره عدالت، هنگام صورت‌بندی دو اصل عدالت، آزادی را مقدم بر عدالت قرار داده است؛ زیرا به نظر او آزادی بر عدالت اولویت دارد.^{۷۳} اگر برخورداری از حق آزادی ممکن نباشد، چگونه می‌توان از عدالت و برابری و نفی نابرابری تبعیض‌آمیز سخن گفت؟ آزادی گرانگه حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی شهروندان است.

در نگاه رالز، اگر هدف‌های جنگ ناعادلانه باشد، در جامعه دموکراتیک که شهروندان از قدرت انتخاب برخوردارند، می‌توان در پاسخ به ندای وجدان اخلاقی از ورود به صفوف نیروهای مسلح خودداری کرد. افزون بر چیستی هدف جنگ، چگونگی شیوه جنگیدن نیز در نحوه پاسخ‌دادن به فراخوان سربازگیری اجباری دارای اهمیت است. شهروند از خود می‌پرسد که آیا در جنگ، قانون اخلاقی رعایت می‌شود یا نه؛ برای نمونه آیا در جنگ به حقوق و ارزش اخلاقی اسیران احترام گذاشته می‌شود؟ آیا با سربازان دشمن، در صورت تسلیم‌شدن به‌عنوان اسیر رفتار می‌شود یا آنان را به گلوله می‌بندند؟ رالز به‌درستی بر این باور است که وقتی قانون جنگ و اخلاق جنگ زیر پا گذاشته می‌شود و فرمانده دستور تیرباران اسیران جنگی را صادر کند، سربازان باید از اجرای این دستور امتناع کنند. او این واکنش سربازان را نه فقط گزینش تمرد از چنین دستوری، بلکه تمرد به‌مثابه یک تکلیف اخلاقی که از ژرفای وجدان انسانی آنان برمی‌خیزد، به شمار می‌آورد. پس در جامعه دموکراتیک، این سربازان افزون بر تمرد از جنگ ناعادلانه، بر پایه تکلیف اخلاقی تمرد، می‌توانند از شرکت در جنگ خودداری کنند. تمرد مورد بحث، انتخابی آزادانه از نظر اخلاقی است؛ زیرا هم سربازان و هم فرماندهان جنگ بر این اصل توافق دارند که شهروندان می‌توانند آن‌گاه که جنگیدن را بر خلاف وجدان اخلاقی خویش می‌دانند، از پیوستن به جبهه جنگ خودداری کنند. هرگاه شیوه جنگیدن نیز انسانی و اخلاقی نباشد، امتناع از جنگیدن و ترک جبهه جنگ، انتخابی آزادانه و اخلاقی است. گرانگه منطق رالز درباره این موضوع، نافرمانی مدنی^{۷۴}

73. Rawls, *A Theory of Justice*, 250.

74. Civil Disobedience.

است که در نظریه‌ای درباره عدالت از آن بحث شده است. شهروندان می‌توانند در وضعیت صلح یا جنگ، با استفاده از کارزارهای اجتماعی و مدنی در چارچوب مبارزه بدون خشونت، خواسته‌های خود را مطرح و پیگیری کنند. نافرمانی مدنی در جامعه‌های دموکراتیک به عنوان حق شهروندان پذیرفته شده است و در چارچوب قانون صورت می‌گیرد. هرگاه شهروندان در کارزارهای نافرمانی مدنی مرتکب اعمالی مانند دست‌یازیدن به خشونت شوند، باید به دادرسی قانونی عادلانه و پذیرش و اجرای حکم دادگاه گردن نهند.^{۷۵}

نتیجه‌گیری

نظریه سیاسی رالز درباره جنگ، بر اصول کلی و جهان‌شمول، شامل مبانی حقوقی و معیارهای اخلاقی نهاده شده است. در مورد مبانی حقوقی، از سویی بر آزادی و استقلال، رعایت پیمان‌ها و تعهدات، عدم مداخله، حق دفاع از خود، احترام‌گذاردن به حقوق بشر و یاری‌رساندن به مردمانی که در وضعیت نامناسب زندگی می‌کنند، تصریح شده است؛ از سوی دیگر صلح عادلانه و پایدار بین مردمان، جنگ دفاعی، حقوق سربازان و غیرنظامیان و مداخله نظامی در جهت حفظ حقوق بشر، مورد بحث و سنجش قرار گرفته است. در مورد مبانی اخلاقی، جنگ دفاعی مردمان لیبرال و آبرومند و نیز موضوع یورش به غیرنظامیان از رهگذر معافیت در بالاترین حد اضطراب، سربازگیری اجباری، تّمرد از خدمت سربازی به‌مثابه تکلیف اخلاقی و نافرمانی مدنی در پیوستن به جنگ ناعادلانه، در بوته نقد و ارزیابی قرار گرفته است. رالز در موضوع جنگ، با رویکرد فلسفی و بر پایه حقوق و اخلاق می‌کوشد از سویی جنگ مشروع را صرفاً در جنگ دفاعی محدود کند و قواعد آن را برشمارد، از سوی دیگر از نگرش واقع‌گرایانه به جنگ به‌مثابه امری عینی فاصله نگیرد. با این وصف، در فلسفه سیاسی او گاه مرزهای امر واقع با الزامات حقوقی و اخلاقی دستخوش کژتابی و تناقض می‌شود. به نظر نویسنده، مهم‌ترین مصادیق تناقض‌های رالز را می‌توان در این موارد دانست: حمایت وی از حکومت‌های دموکراتیک بر مبنای تأمین امنیت ملی در دخالت پنهان در کشورهای دیگر، تجویز یورش به غیرنظامیان توسط دولتمردان در شرایط فوق‌العاده در راستای تأمین منافع نظام سیاسی بسامان بر اساس معافیت در بالاترین حد اضطراب در جنگ‌های محدود، و ابهام در مواجهه‌نامیدن بمباران آلمان به دست بریتانیا در جنگ جهانی دوم که معلوم نیست آیا صرفاً شامل نظامیان و اماکن

۷۵. سیدعلی محمودی، «کشگری قانونی و صلح‌آمیز در نافرمانی مدنی: نافرمانی مدنی در نظریه عدالت جان رالز»، فصلنامه دولت‌پژوهی، شماره ۸۱ (تابستان ۱۳۹۸): ۸-۳۳.

نظامی و تسلیحاتی می‌شود یا غیرنظامیان و اماکن زیست‌آنان را نیز در بر می‌گیرد. در هر حال، نظریه‌ی رالز درباره‌ی جنگ، با قاعده‌مندکردن و تحدید جنگ بر پایه‌ی موازین حقوقی و اخلاقی، می‌تواند راهنمای دولتمردان و نظامیان در سامان‌دادن به وضع جنگی در جهت کاهش تلفات و بسترسازی در مسیر دستیابی به صلح در جهان امروز باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتاب‌نامه

الف- فارسی:

- بیگدلی، محمدرضا. حقوق بین‌الملل عمومی. تهران: نشر گنج دانش، ۱۳۷۶.
- دورانت، ویل. تاریخ تمدن، عصر ولتر. ترجمه سهیل آذری. جلد ۹. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
- روسو، ژان ژاک. قرارداد اجتماعی. ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده. تهران: شرکت سهامی چهر، ۱۳۴۷.
- کانت، ایمانوئل. بنیاد مابعد الطبیعه اخلاق. ترجمه حمید عنایت و علی قیصری. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹.
- کلاوزویتس، کارل فون. در باب ماهیت جنگ. ترجمه مرضیه خسروی. چاپ ۳. تهران: نشر روزگار نو، ۱۳۹۸.
- گالی، و. ب. فیلسوفان صلح و جنگ. ترجمه محسن حکیمی. ویراست ۲. چاپ ۲. تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۱.
- گنسلر، هری جی. درآمدی جدید به فلسفه اخلاق. ترجمه حمیده بحرینی. ویراست ۲. چاپ ۵. تهران: نشر آسمان خیال، ۱۳۹۵.
- محمودی، سیدعلی. فلسفه سیاسی کانت، اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق. چاپ ۳. تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۵.
- محمودی، سیدعلی. درخشش‌های دموکراسی: تأملاتی در اخلاق سیاسی، دین و دموکراسی لیبرال. تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۳.
- محمودی، سیدعلی. نظریه آزادی در فلسفه سیاسی هابز و لاک. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷.
- محمودی، سیدعلی. «کنشگری قانونی و صلح‌آمیز در نافرمانی مدنی: نافرمانی مدنی در نظریه عدالت جان رالز»، فصلنامه دولت‌پژوهی ۵، شماره ۱۸ (تابستان ۱۳۹۸): ۳۷-۱.

ب- لاتین:

- Bullock, Alan, and Oliver Stallybrass. *The Fontana Dictionary of Modern Thought*. Glasgow: Fontana- Collins, 1986.
- Horton, John. "Political Philosophy and Politics." In *What is Politics?* edited by Adrian Leftwich. The Activity and its Study, Oxford: Basil Blackwell, 1986.
- Kant, Immanuel. "Perpetual Peace: A Philosophical Sketch." In *Kant: Political Writings*. Translated by H. B. Nizbet, edited by H. S. Reiss. Cambridge: Cambridge University Press, 1991.

- Locke, John. *Second Treatise of Government*. ed. with intro. C. B. MacPherson. Hackett Publishing Company, Inc, 1980.
- Merriam-Webster's Collegiate Dictionary*. Tenth edition. Merriam-Webster, Incorporated, Springfield, Massachusetts, U.S.A, 1996.
- Raphael, D. D. *Problems of Political Philosophy*. Revised Edition. London: MacMillan, 1983.
- Rawls, John. *A Theory of Justice*. Oxford: Oxford University Press, 1986.
- Rawls, John. *Political Liberalism*. Columbia: University Press, 1993.
- Rawls, John. *The Law of Peoples*. Harvard University Press, 1999.
- Thackrah, John Richard. *Politics*. London: Heinemann, 1987.
- Walzer, Michael. *Just and Unjust Wars, A Moral Argument with Historical Illustrations*. Fourth Edition. NewYork: Basic Books, 2006.

